

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی
سفرنامه

● یادداشت‌های سفر تاجیکستان / افشین شاهرودی

پنجشنبه ۲۷ اسفند ۸۸

آبان ماه گذشته، در جریان برگزاری تور عکاسی در روستای مصر با احمد بهرامی دوست هنرمندم که دوسال پیش چند فیلم مستند از نوروز تاجیکستان تهیه کرده بود، او پیشنهاد کرد که در قالب گروهی مرکب از چند فیلمبردار و عکاس، نوروز سال ۸۹ را در تاجیکستان بگذرانیم. این پیشنهاد را با خوشحالی پذیرفتم. پس از چندی تیم مورد نظر مرکب از خودم، مرضیه خورسند، آئین شاهرودی، مهرداد عسکری تاری و امیر عطرچی به‌عنوان عکاس و مهدی قربان‌پور و محمد شیروانی با یک دستیار به‌عنوان فیلمبردار تشکیل شد.

طبق برنامه‌ای که برای خودمان ریختیم روز شنبه ۲۹ اسفند تهران را به مقصد دوشنبه پایتخت تاجیکستان زیبا ترک کردیم. کشوری با حدود یکصد و چهل و سه هزار کیلومتر مربع وسعت و هفت میلیون جمعیت که به خاطر مشترکات زیادی که با هم داریم در آنجا احساس غربت نمی‌کنیم. جایی که به قول خانم گلرخسار شاعر معروف تاجیک قبلا به آن ایرانویچ یعنی ایران کوچک گفته می‌شد.

تاجیکستان در زمان هخامنشیان جزء امپراطوری عظیم ایران بود. بعد از تسلط اسلام بر سرزمین گسترده ایران، اولین سلسله پادشاهی ایرانی یعنی سامانیان در آنجا به قدرت رسیدند. امروزه واحد پول این کشور «سامانی» نام دارد که تقریباً معادل دویست و سی تومان است. این کشور که به برکت بارندگی‌های فراوان و کوهستانی بودن آن و منابع آب فراوانی که دارد، از طبیعت سرسبز و پاکیزه‌ای برخوردار است، خاستگاه رودکی پدر شعر فارسی و رابعه بنت کعب اولین زن شاعر پارسی‌گو بوده



۴۷۸

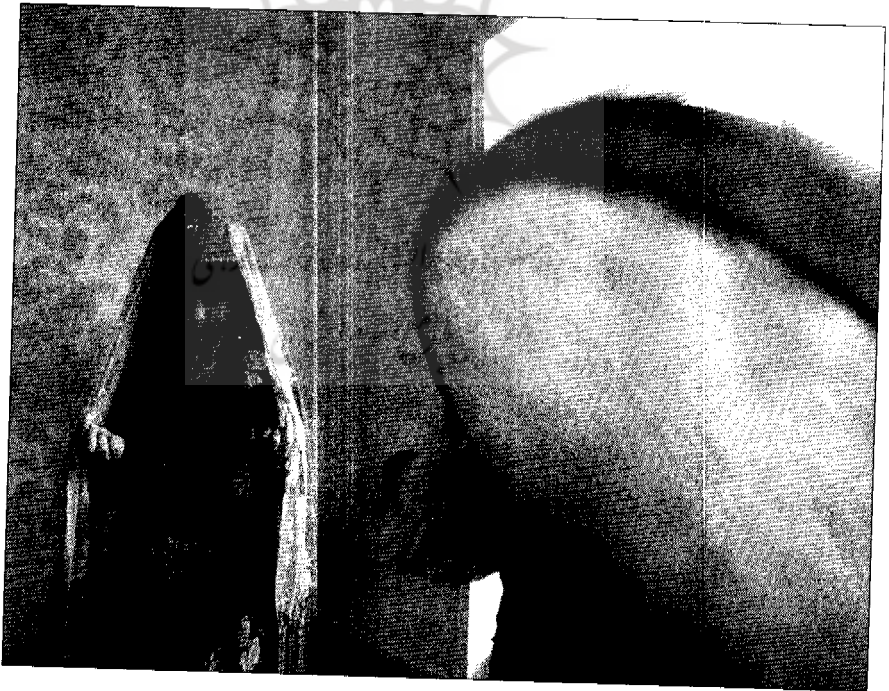
• دو دختر جوان تاجیک در نخستین روز نوروز در پارک بوتهنکه (عکس از آیین شاهرودی)

و اگرچه خط و نوشتار در آنجا با حروف سریلیک یا روسی صورت می‌گیرد، ولی گویش مردم آن به زبان شیرین فارسی تاجیکی است. زبان روسی نیز در روابط رسمی و بازرگانی رایج است. این کشور که پایتخت آن شهر دوشنبه است، در سال ۱۹۲۴ رسماً به‌عنوان یکی از جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی تأسیس شد و در سال ۱۹۹۱ به دنبال فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی، به استقلال دست‌یافت.



• خیابان رودکی در شب (عکس از افشین شاهرودی)

۴۷۹

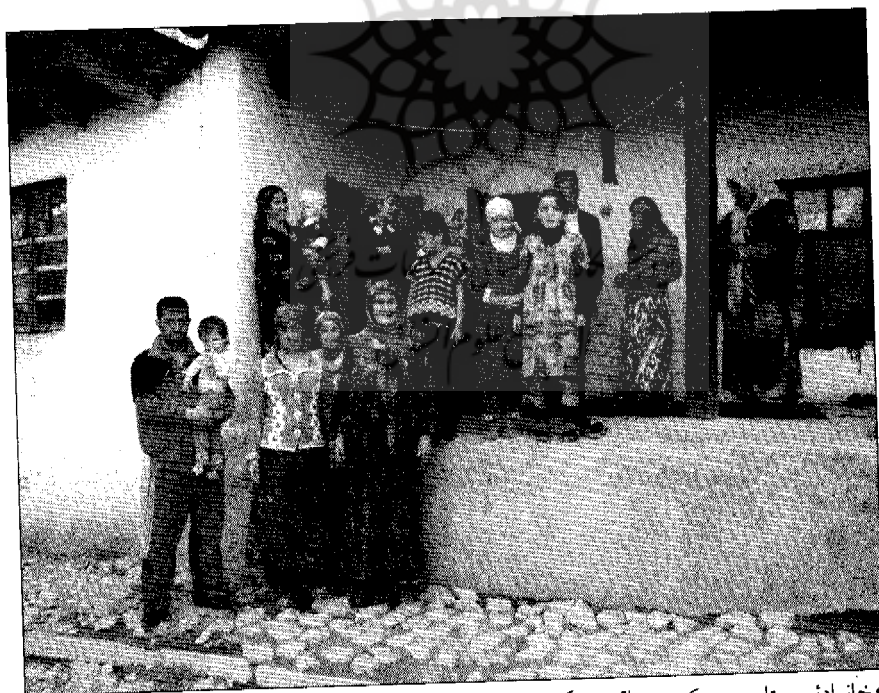


• عروس بهار در محله خاوران در شرق دوشنبه (عکس از افشین شاهرودی)



• دو دختر نوجوان در محله خاوران در شرق دوشنبه (عکس از افشین شاهرودی)

۴۸۰



• خانواده روستایی در پرکم چی واقع در یکصد و پنجاه کیلومتری دوشنبه (عکس از افشین شاهرودی)

شنبه ۲۹ اسفند

ساعت ۲ بعد از ظهر پرواز کردیم. یک پرواز دو ساعته راحت و بی دردسر از تهران تا دوشنبه. به وقت محلی ساعت ۵/۵ به دوشنبه رسیدیم. تشریفات خروج ساده، اما کند و بی نظم بود. طبق هماهنگی های آقای بهرامی با سفیر ایران در تاجیکستان، آقای دکتر شعر دوست که مردی است فرهیخته و فرهنگی، قرار بود در خانه ای که از طرف سفارت برای اقامت در نظر گرفته می شد، اقامت کنیم.

برخلاف فرودگاه دوشنبه که کوچک و بی نظم بود، مسیر ما از فرودگاه تا خانه تمیز و زیبا بنظر می رسید. خیابان اصلی شهر خیابانی است بسیار وسیع و تمیز به نام رودکی، شاعر بلندآوازه ایران، که ادارات و سازمان های بزرگی مانند کاخ ریاست جمهوری و شهرداری و هتل های اصلی شهر در آن واقعند. خیابانی است با پیاده روهای وسیع و چنارهای بلند و جوان که شاخه هایشان از دو طرف دره فرورفته و منظره زیبایی را به وجود آورده است. شاید پنجاه- شصت سال پیش که هنوز بسیاری از درختان خیابان ولیعصر ما هم در تهران از بین نرفته بود، همینطور شاداب و جوان بودند. باران ملایمی می بارید و به هوا لطافت خاصی می داد.

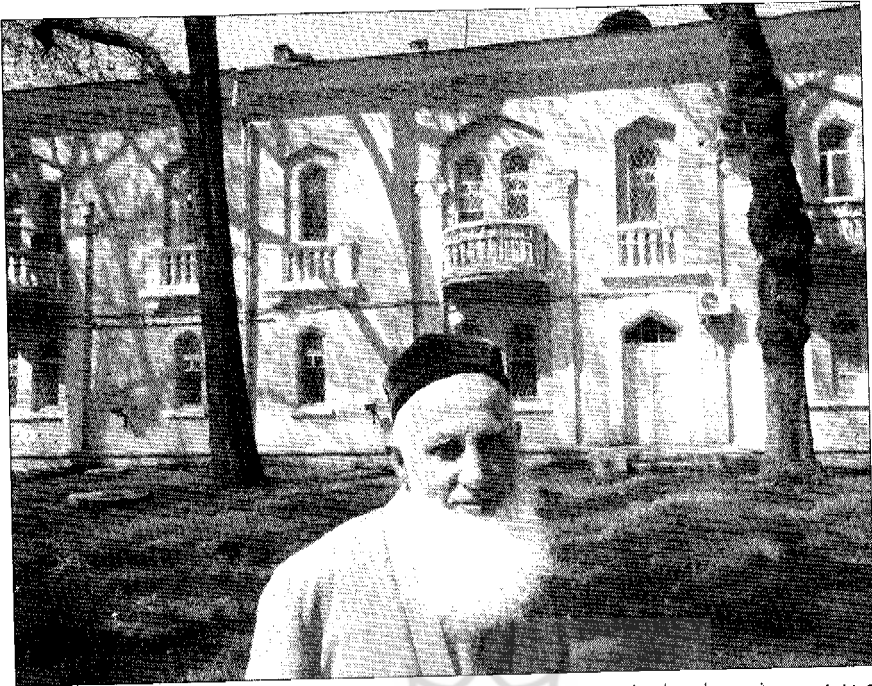
یکشنبه ۱/۱/۸۹

امروز نخستین روز نوروز بود. به قول مردم تاجیکستان نوروز جم و نوروز هفت هزارساله که امسال با ثبت به عنوان میراث جهانی در یونسکو، شور و شغف مردم تاجیکستان را دوچندان کرده بود.

جشن نوروزی و نو شدن طبیعت را در تاجیکستان تا پنج روز جشن می گیرند. در این مدت مردم از خانه هایشان بیرون می آیند و هر روز در جایی جمع می شوند و پا به پای خوانندگان و رقصنده هایی که از مدت ها پیش برنامه های شاد و زیبایی را برای این روزها آماده کرده اند، شادی می کنند. امروز صبح مردم در پارک بزرگی به نام پارک بوتانیک که به معنای پارک گیاهان است، جمع شده بودند. بلندگو مرتباً خطاب به مردم می گفت: نوروز عجم، نوروز آریایی مبارک باشد.

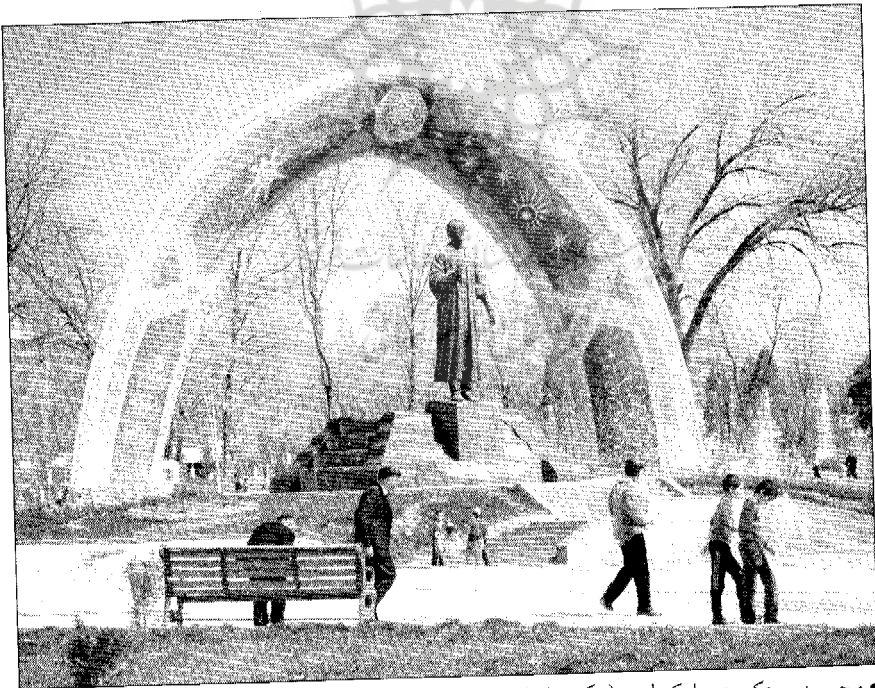
باران تندی که انگار سر ایستادن نداشت مانع از جمع شدن مردم نشده بود. دخترها و پسرها، پیرها و کودکان، همه با لباس های رنگارنگ شاد و سستی با هم گردآمده و شادی می کردند. جشنواره رنگ، صحنه های زیبایی را برای عکاسی به وجود آورده بود. حیف که باران و هوای ابری نمی گذاشت در این فضای شاد و درخشان آن طور که دلم می خواست عکاسی کنم. اگرچه در همان هوای بارانی هم عکس هایی را که می خواستم گرفتم، ولی این دنیای شاد و رنگی و مردمان خوش اخلاق و مهربان در آفتاب لطف دیگری می داشت.

بعد از ظهر رفتیم میدان شاه اسماعیل سامانی. بزرگ ترین میدان شهر دوشنبه که به نام



• هنوز در دوشنبه ساختمان‌های زیادی وجود دارد که در زمان استالین ساخته شده و کماکان در وضعیت مناسبی مورد استفاده است (عکس از افشین شاهرودی)

۴۸۲



• مجسمه رودکی در پارک لنین (عکس از افشین شاهرودی)

موسس سلسله سامانیان نام‌گذاری شده است. این میدان در انتهای جنوبی خیابان رودکی واقع است و به دلیل اتصال خیابان‌های اصلی و مهم شهر در حکم شریان اصلی ارتباطی دوشنبه است. بنای یادمان این میدان نیز تاق بلندی است که قوس آن ملهم از معماری ساسانیان است و بر فراز آن تاج بلند طلایی‌رنگی می‌درخشد. در مقابل بنا و داخل قوس آن نیز بزرگترین مجسمه شهر که مجسمه‌ای از شاه اسماعیل است، قرار دارد. در نزدیکی این میدان پارکی وجود دارد که به پارک لنین معروف است و در انتهای آن ساختمان با عظمت کاخ ریاست‌جمهوری واقع است که به آن قصر ملت می‌گویند. در مرکز این پارک که مرکز تجمع مردم و بیشتر محل گردآمدن جوانان است، مجسمه بسیار بزرگی از رودکی، شاعر بلند آوازه عهد سامانیان، قرار دارد. مردم پای این مجسمه که از او با نام استاد رودکی یاد می‌کنند، مرتباً عکس یادگاری می‌گیرند. در تهران خودمان، غیر از خیابان پرت افتاده‌ای در غرب تهران، تنها جایی که به نام او بود تالار رودکی بود که پس از انقلاب به تالار وحدت تغییر کرد. مجسمه فردوسی هم در نقطه دیگری از شهر یکی از بزرگترین گردشگاه‌های مردم دوشنبه به شمار می‌رود. خیابان‌ها و مراکز فرهنگی مهم همه به نام مفاخر ادبیات فارسی نام‌گذاری شده است. مانند گالری کمال‌الدین بهزاد، تئاتر لاهوتی، کتابخانه فردوسی، دانشگاه ابوعلی سینا و بسیار جاهای دیگر. می‌گویند بعد از استقلال و سرنگون کردن مجسمه لنین در میدانی که امروزه میدان سامانی نام دارد، قدیمی‌ترین مجسمه‌ای که از رودکی در تاجیکستان وجود دارد، نصب شد. زمانی که تصمیم گرفتند آن مجسمه را به جای دیگری ببرند مردم زیادی به این تصور که می‌خواهند آن را کلاه بردارند پای آن جمع شده و مانع از این کار گردیدند، تا جایی که میان آنان با ماموران دولت درگیری شدیدی ایجاد شد و در آن درگیری هشت نفر کشته شدند.

ما پز رودکی را می‌دهیم ولی مجسمه و یادمان او در تاجیکستان بیشتر مورد احترام و توجه است و به او افتخار می‌کنند. ما به مولوی می‌نازیم ولی پولش را ترکیه به جیب می‌زند. نمونه‌های دیگری هم از این دست سراغ داریم که اسمش را ما می‌بریم ولی استفاده‌اش را دیگران. این نتیجه بدل و بخشش‌های حکام ناتوانی است که طی سده‌های گذشته بر کشور آریایی حکم رانده و هر وقت در مقابل حکومت‌های متجاوز احساس ضعف کرده‌اند، برای دوام حکومت خود خاک گران‌قدر این کشور را تکه‌تکه به حکومت‌های تاراجگر بخشیده‌اند.

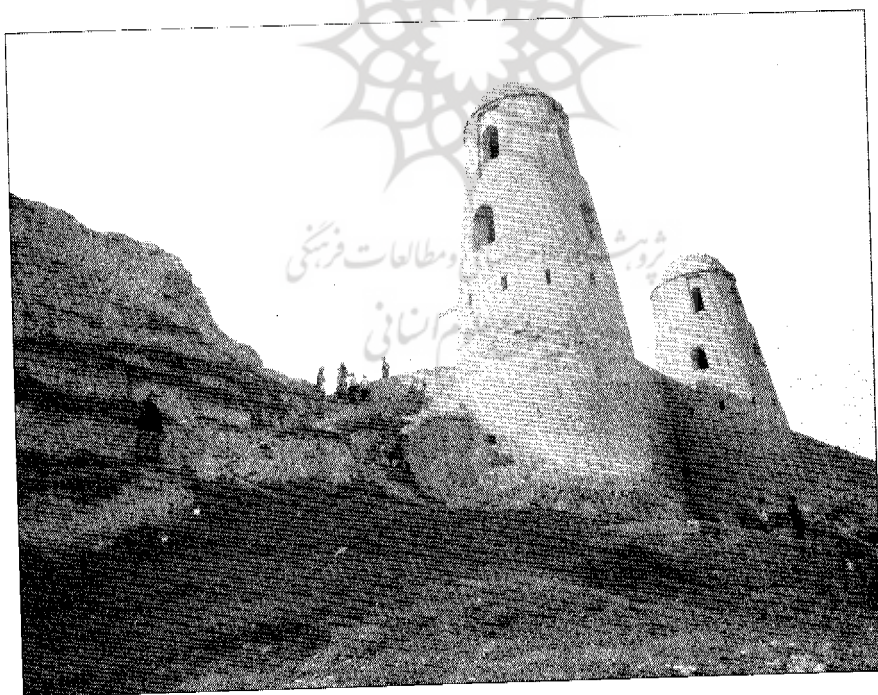
دوشنبه ۸۹/۱/۲

امروز قرار بود برای برگزاری جشن دومین روز نوروز مردم در پارک لنین جمع شوند ولی به علت بارندگی مراسم لغو شد. به جای آن به محله‌ای در جنوبی‌ترین نقطه دوشنبه در حاشیه شهر رفتیم. محله‌ای به نام خاوران که مردان در مکانی عمومی که حکم مسجد را داشت و به آن مصلحت‌گاه می‌گفتند جمع شده و ضمن اجرای موسیقی، برنامه‌هایی شامل کشتی سنتی، جنگ کبک و جنگ خروس نیز اجرا می‌کردند. زن‌ها هم در خانه یکی از اهالی به



• عروس و دامادی در پارک لنین در مقابل کاخ ریاست جمهوری عکس یادگاری می گیرند (عکس از افشین شاهرودی)

۴۸۴



• قلعه حصار پایتخت قدیم خوارزم جنوبی (عکس از افشین شاهرودی)

برنامه دیگری مشغول بودند. در این برنامه دختر زیبایی را لباس نوپوشانده و به عنوان عروس بهار برایش به شادی و رقص می پرداختند. دخترها و پسرهای نوجوان همه با لباس های نو در کنار هم شاد و خشنود بودند. همه با خوشرویی بر سر سفره های بودند که مانند سفره های عید خودمان بود. سفره هایی که در بسیاری از شهرهای ایران کم کم فراموش می شود، ولی هنوز هم در روستاهای ایران اگر چه بی رمق و کمرنگ، ولی اجرا می شود. در این مراسم هم در بخش مردانه و هم زنانه توانستیم عکس های خوبی بگیریم.

سه شنبه ۸۹/۱/۳

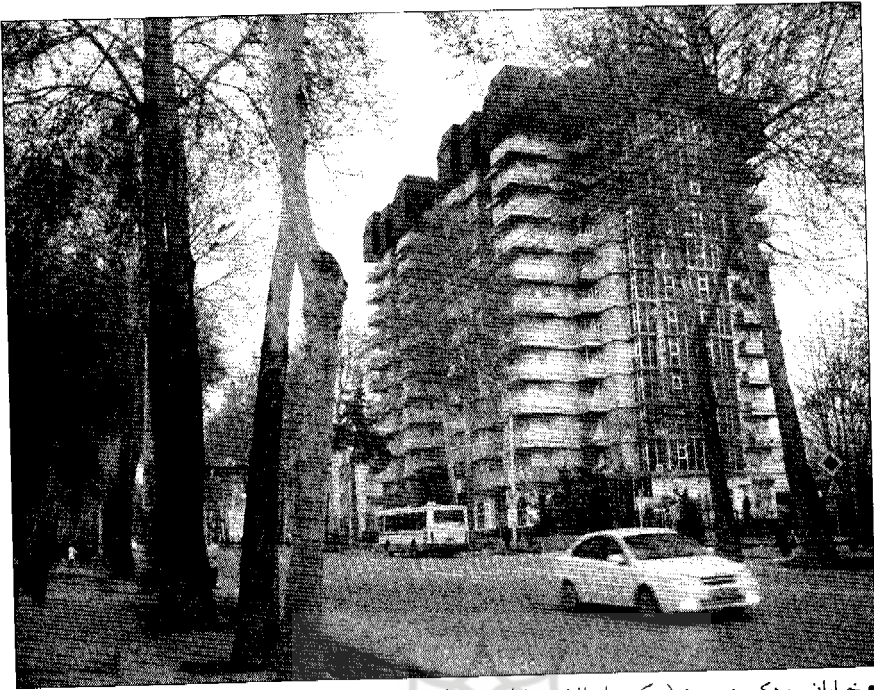
بعد از سه روز بارندگی مداوم امروز هوا کاملا آفتابی و صاف بود و از صبح مردم برای مراسم سومین روز بهار در مقابل ساختمان آپرا بالت در مرکز شهر جمع شده بودند. برخلاف مراسم روز نخست در پارک بوتانیک که مراسمی رسمی بود و مقامات تاجیک از جمله امامعلی رحمان، رئیس جمهوری، هم در آن حضور داشت، این مراسم کاملا مردمی بود و هیچ محدودیت و ممنوعیتی نه برای عکاسی و نه برای رفت و آمد وجود نداشت. در همین جا بگویم که نام امامعلی رحمان قبلا امامعلی رحمانف بوده که چندی پیش پسوند «اوف» را از نام خود حذف کرد. مدتی است طی یک اقدام همگانی این پسوند از نام تمامی شهروندان تاجیک حذف شده است ولی هنوز عده ای از آن استفاده می کنند.

۴۸۵

در این مراسم هم هنرمندان معروف رقص و آواز برای مردم برنامه اجرا کردند. گفته می شود که اگر رقص و آواز را از این مردم بگیرید می میرند. عشق به طبیعت و توصیف زیبایی های آن و شرح لحظات عاشقانه در ارتباط با طبیعت، در شعرها و ترانه های تاجیکی که همه شاد و امیدوار کننده است موج می زند. اگر چه تاجیکان از نظر مالی مردمی ندار هستند و طی هفتاد سال حکومت کمونیست ها یاد گرفته اند که زیاده خواه نباشند، ولی با رقص و شادی همه نداری های خود را جبران می کنند. سلطه کمونیسم ده ها سال مانع از اجرای رسومات و آداب فرهنگی آنان شد ولی نتوانست هویت قومی تاجیکان را که خود را آریایی می نامند، از آنان بگیرد. چنین بوده که ما ایرانی ها توانسته ایم با وجود دست درازی ها و تسلط تاراجگرانی که بارها در طول تاریخ بر سرزمین پهناور آریایی دست اندازی کرده و تسلط یافته اند، قومیت خود را حفظ کنیم.

چهار شنبه ۸۹/۱/۴

طبیعت تاجیکستان هنوز دست نخورده و بکر باقی مانده است. نمی دانم آیا این را می شود به پای خوبی کمونیست ها نوشت که با قطع رابطه با دنیا باعث شدند که بسیاری از سنت ها و اصالت ها در جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی سابق حفظ شود. البته این را هم نباید از نظر دور داشت که خود آنان هم بسیاری از اصالت ها را از بین بردند. آنان در تمام دوران



• خیابان رودکی در روز (عکس از افشین شاهرودی)

۴۸۶



• میدان سامانی در اوائل شب (عکس از افشین شاهرودی)



• زن و مرد جوانی در پارک بوته نکه در نخستین روز بهار (عکس از افشین شاهرودی)

حکومتشان که بالغ بر هفتاد سال بود، مانع از اجرای مراسم نوروزی به بهانهٔ اینکه یک مراسم اسلامی است، شدند. نوشتار و خط فارسی را در تاجیکستان از بین بردند و نوشتار روسی را جایگزین آن کردند.

بهانه این حرف‌ها سفری بود که امروز برای شرکت در مراسم نوروزی به روستایی به نام پرکم‌چی در نزدیکی شهر دن‌قره در یکصدوسی کیلومتری دوشنبه داشتیم و مسیر آن از طبیعت سبز و کم‌نظیری برخوردار است. با پسر جوانی به نام ذوالفقار که از اهالی این روستا است و دوسال پیش در تاجیکستان دستیار احمد بهرامی بوده، قرار گذاشته بودیم و او منتظر ما بود. در ورودی روستا او را دیدیم که منتظر ما بود. روستایی است نسبتاً بزرگ که در دامنهٔ کوهی بلند قرار دارد. حال و هوا و فضای عمومی آن و حتی رفتار و برخورد مردم با غریبه‌ها و مهمان‌نوازی‌شان کاملاً مانند روستاهای ایران است. معماری گلی، خانه‌هایی با سقف چوبی و کوچه‌های پریبچ‌وخم خاکی. قرار بود امروز در این روستا ضمن انجام مراسم نوروزی، حدود چهل پسر بیچه را ختنه کنند. ذوالفقار ما را مستقیماً به منزل خودشان برد که مانند هر خانهٔ دیگری این روزها سفرهٔ پذیرایی از میهمان در آن پهن است. پدر و مادرش به استقبال ما آمدند. خانواده‌ای مهربان و به قول پدرش آریایی نژاد فارسی زبان که تا دم‌باز گشت دایماً می‌گفت یزدان پاک نگهدار شما! پدر ذوالفقار ۴۳ سال است که به‌عنوان معلم در مدرسهٔ روستا کار می‌کند. معلم بیشتر اهالی روستا بوده است. تنها کسی است در این روستا که با خط و نوشتار



• دختر نوجوانی در یکی از خیابان‌های دوشنبه در مقابل پرده‌ای با یک نقش سنتی تاجیکی (عکس از افشین شاهرودی)

فارسی‌آشناست و اشعار حافظ و مولانا را از زوی دیوان آنها می‌خواند. زبان فارسی، روسی و تا حدودی انگلیسی می‌داند. خانواده‌ای هستند اهل فرهنگ که در زیرزمین خانه روستائی‌شان بیش از پنج‌هزار جلد کتاب دارند. ما را به کنار سفره راهنمایی کردند. وقتی نشستیم دست به آسمان گرفت و این دعا را خواند: یزدان پاک نگهدار همه فارسی‌زبانان و آریانیان تاجیکستان، ایران و شمال افغانستان باشد. بعد از خواندن دعا از اتاق بیرون رفت و ما را تنها گذاشت. این

رسم آنها است که با میهمان سرسفره نمی‌نشینند تا او بر سر سفره معذب نباشد. حدود ساعت ۱۱ خبر دادند که اهالی منتظرند تا مراسم نوروزی را که قرار است در مدرسه روستا برگزار شود، با حضور ما آغاز کنند. دوربین‌هایمان را برداشتم و رفتیم. مردم در حیاط مدرسه جمع شده بودند. سی - چهل پسر بچه را که قرار بود خخته کنند کت و شلوار و کراوات پوشانده و دست در دست مادرانشان در جشن شرکت داده بودند. باز رقص و آواز و رنگ بود که فضا را پر کرده بود. با آغاز مراسم ابتدا دختری با لباس عروسی و سبزه‌ای در دست در حالیکه با دو دختر جوان و زیبا همراهی می‌شد، به‌عنوان عروس بهار به میان مردم آمد. سپس دو عروس و داماد که بصورت سمبلیک لباس عروسی و دامادی بر تن داشتند نیز به همان‌گونه به میان مردم آمدند. این رسم زیبا در تمام تاجیکستان برقرار است که در مراسم نوروزی دختران زیبایی به‌عنوان عروس بهار به نشانه زندگی و شادی لباس عروسی می‌پوشند و به میان مردم می‌روند. به دنبال آنان اهالی روستا از پیر و جوان و کودک و بزرگ با هم به رقص و شادمانی پرداختند. بیش از دو ساعت، فقط رنگ بود و رقص و موسیقی زیبای تاجیکی که در کوه‌های بلند اطراف می‌پیچید.

بعد از پایان رقص و شادمانی مردم به خانه‌هایشان رفتند پسران را هم به خانه‌هایشان بردند تا شخصی را که به او استاد می‌گفتند یکی یکی به سراغشان رفته و ختنه‌شان کنند. این کار اگرچه طبق قانون می‌بایست در درمانگاه‌ها و توسط پزشک صورت گیرد ولی هنوز اهالی روستاها ترجیح می‌دهند توسط افراد باتجربه و به‌صورت سنتی انجام شود. جالب است که در طی دوره بهبودی از هیچ مسکن و دارویی نیز استفاده نمی‌کنند و می‌گویند این کودکان باید همان چیزی را که پدرانشان در کودکی تجربه کرده‌اند، تجربه کنند.

پنجشنبه ۸۹/۱/۵

امروز بعدازظهر برای عکاسی به یکی از مجتمع‌های مسکونی دوشنبه به نام بهارستان رفتیم. مجموعه آپارتمان‌های مسکونی خاصی که معرف تیپ ویژه زندگی اشتراکی گذشته در جمهورهای شوروی سابق است. آپارتمان‌های سیمانی بلندی که از در و دیوار آن از نوک ساختمان گرفته تا پایین لباس آویزان بود. فضای جالبی برای عکاسی بود. تعداد بیشماری بچه در محوطه‌های عمومی آن بازی می‌کردند و جلوی هر بلوک، یک تنور دیده می‌شد که مردم به‌صورت مشترک و نوبتی از آن برای پخت نان استفاده می‌کردند. کاملاً معلوم بود که همه اهالی این محله همدیگر را به درستی و دقیق می‌شناسند و در دایره یک رابطه جمعی با هم هستند. زندگی اشتراکی گذشته از جهات زیادی، آنها را کاملاً به هم نزدیک کرده است. نوع زندگی گذشته، این مردم را در عین بی‌اعتمادی، به‌طرز عجیبی به هم نزدیک کرده بود و در نتیجه موجب شکل گرفتن شکل خاصی از مطالبات اجتماعی شده بود. این شاید پاشنه آشیلی برای رژیم کمونیستی بود که در فروپاشی آن بی‌تأثیر نبود.



• جشن نوروزی در محله خاوران در نزدیکی دوشنبه (عکس از افشین شاهرودی)

۴۹۰



• یکی از سالخوردگان محله خاوران هنگام نیایش در دومین روز نوروز (عکس از افشین شاهرودی)

روی تمام ساختمان‌ها ردیف شیشه‌های قسمت راه پله‌ها و جاهای عمومی شکسته بود. شب‌ها در راهرو این ساختمان‌ها به سختی می‌توان از پله‌های تاریک گذشت. ظاهراً طبق قانونی که از گذشته باقی مانده در آپارتمان‌ها مالکیت راه پله‌ها و نگهداری و تعمیرات آن متعلق و به عهده دولت است. به همین دلیل معمولاً راه پله‌های ساختمان‌ها به‌خاطر سوختن لامپ‌های آن نه برق دارند، نه شیشه، نه حفاظ و نه از نظافت درستی برخوردارند. حضور ما در این محله تقریباً وضع عادی را به هم ریخته و اهالی را متوجه خود کرده بود. بچه‌ها دور بر ما را گرفته و دائماً ما تقاضا می‌کردند که از شان «صورت» بگیریم. در تاجیکستان به عکس می‌گویند صورت. زن‌ها از پنجره‌ها سرک کشیده، ما را می‌پاییدند.

جمعه ۸۹/۱/۶

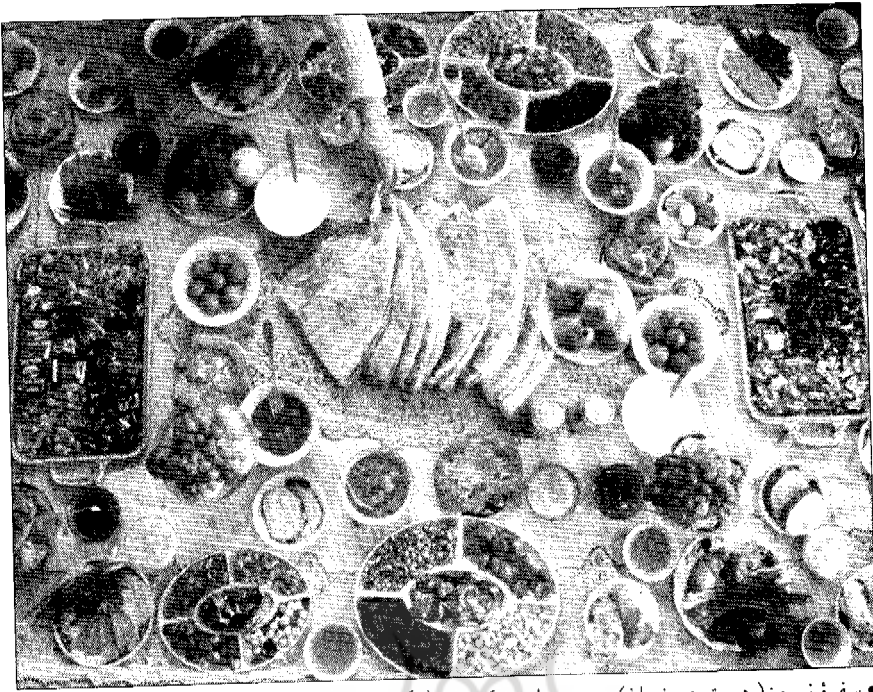
باران بسیار شدیدی می‌بارید و نتوانستیم عکاسی کنیم.

شنبه ۸۹/۱/۷

روز اول جشن در پارک بوتانیک با دختری به نام منیره آشنا شدیم که می‌گفت به ایران و ایرانیان به شدت علاقمند است. خانواده‌ای مذهبی داشت و خود نیز به اعتقادات مذهبی شدیداً پایبند بود و با حجاب کامل اسلامی بیرون می‌آمد. امروز صبح برای بازدید نوروز به دعوت خانواده او به خانه‌شان رفتیم. بعد از آن هم رفتیم به منزل مادر بزرگش که در روستایی به نام وحدت در خارج از شهر زندگی می‌کند. این روستا هم شباهت زیادی به پرکم‌چی داشت که دو روز پیش رفته بودیم. جالب است که روستاها هیچکدام خالی از سکنه نیست و خانه‌ای را نمی‌بینی که به علت مهاجرت صاحبان آن به لانه مار و مور تبدیل شده باشد. آب، برق، تلفن، مدرسه، بهداشت و کلیه امکانات اولیه و ضروری زندگی تا حدی که ساکنین، بخصوص جوانان را از محیط طبیعی روستا فراری ندهد، وجود دارد. این کار کمونیست‌ها که امکانات اولیه را حتی تا دوردست‌ترین روستاها تأمین کرده بودند، حالا باعث شده است که جمهوری‌های مستقل شده از شوروی سابق با مشکلی بنام مهاجرت که پی‌آمدهای مخرب آن بسیاری از جوامع را تهدید می‌کند روبرو نیستند. در این روستا هم امکانات تحصیل تا پایان دوره متوسطه وجود داشت.

یکشنبه ۸۹/۱/۸

امروز با یک تاکسی صحبت کردم و قرار گذاشتم برای تمام روز با پرداخت ۱۲۰ سامانی مرا در نقاط مختلف شهر بگرداند و هر جا لازم شد بایستد تا من عکاسی کنم و علاوه بر آن تا شهر حصار و قلعه تاریخی آن در ۳۵ کیلومتری دوشنبه برود و برگرداند. اتفاقاً روز بسیار خوبی هم برای عکاسی داشتم.



• سفرهٔ نوروز (دست در خوان) در روستای پرکم چی (عکس از افشین شاهرودی)

۴۹۲



• در تمامی مجتمع های مسکونی دوشنبه بر اساس روش زندگی اشتراکی گذشته مردم هنوز برای پخت نان در تنورهایی که برای استفادهٔ عموم در هر محله ای ساخته شده نان مورد نیاز خود را می پزند (عکس از امیر عطرچی)

حصار شهر کوچکی است در نزدیکی دوشنبه. و گفته می‌شود قلعه تاریخی آن نزدیک به دو هزارسال قدمت دارد. این قلعه سابقاً محل حکمرانی خانان جنوب معروف به خُقند بوده است. زمانی که حکومت سامانیان متقرض شد، سرزمین آنان به دو بخش خوارزم شمالی و خوارزم جنوبی تقسیم گردید. قلعه حصار در واقع پایتخت خوارزم جنوبی بوده و حتی تا حدود یکصدسال پیش هم مردمانی در آن زندگی می‌کرده‌اند. در آن زمان دوشنبه روستای کوچکی بوده است.

دوشنبه ۸۹/۱/۹

امروز صبح باز باران می‌بارید و امکان عکاسی کردن نبود ولی بعد از ظهر با توقف باران، آفتاب درخشانی روی شهر افتاد. نزدیکی‌های غروب با توجه به اینکه هوا مناسب بود و می‌شد از ترکیب نور چراغ‌های مجسمه شاه اسماعیل سامانی و آسمان پس‌زمینه آن عکس خوبی گرفت؛ رفتم میدان سامانی. آسمان سرمه‌ای سر شب با ابرهای تیره در پس‌زمینه مجسمه فضای میدان را به تابلوی نقاشی زنده‌ای تبدیل کرده بود. در مسیر برگشت هم در خیابان زیبای رودکی مقداری از مناظر شبانه شهر عکاسی کردم. درختان چنار بسیار بلند این خیابان زیبا که هر روز از آنجا عبور می‌کنیم، به جز ترافیک آرام و فضای خلوت و شاعرانه‌اش در تمام طول شبانه روز مرا به یاد خیابان ولی عصر خودمان می‌اندازد.

سه شنبه ۸۹/۱/۱۰

باز باران / باز باران با ترانه ... اینجا بهار همیشه همینطور است. بیشتر روزها باران می‌بارد. در این چند بعد از ظهر ساعت سه با خانم گلرخسار قرار داشتیم و باتفاق آقای بهرامی برای ملاقات با او رفتیم به اتحادیه نویسندگان که در اینجا به آن می‌گویند اتفاق نویسندگان. خانم گلرخسار معروف‌ترین شاعرناجیکستان است. او از معدود کسانی است که زبان فارسی را با الفبای فارسی می‌خواند و می‌نویسد. شخصیت محبوبی است و در حال حاضر رئیس آکادمی بین‌المللی شعر *The International Academy of Poetry* در تاجیکستان است. او ما را در دفتر کار ساده خود در اتاق شماره ۳۴ در طبقه سوم ساختمان اتحادیه نویسندگان پذیرفت. بر دیوار اتاقش عکس‌هایی از فروغ فرخ زاد، سیمین بهبهانی و آنا آخماتوا دیده می‌شد. زنی است که میانسالگی را پشت سر گذاشته ولی همچنان با انرژی و شور فراوانی با لهجه زیبای تاجیکی شعر می‌خواند و حرف می‌زند. حرف‌هایش دلنشین و جذاب است و آدم از مصاحبتش خسته نمی‌شود. در تاجیکستان شهره خاص و عام است و کسی نیست که او را نشناسد. کافی است به راننده تاکسی بگویی منزل خانم گلرخسار. مستقیم تورا می‌برد جلوی درخانه‌اش پیاده می‌کند.



• عروس بهار در پرکمچی (عکس از مرضیه خورسند)

وقتی در مورد زنان شاعر در تاجیکستان از او پرسیدیم گفت: شعر مرد و زن ندارد و اصلاً به چنین تقسیم‌بندی‌ای معتقد نیست. زن با سواد و مطلعی است و مسائل اجتماعی را خوب تحلیل می‌کند. به زبان و ادبیات روسی نیز کاملاً مسلط است و سال‌های متمادی ادبیات روسی را در دانشگاه تدریس کرده است. او قبل از فروپاشی نظام کمونیستی نماینده تاجیکستان در پارلمان شوروی بوده و در همان زمان با اجازه گورباچف به ایران آمده بود. به ایران علاقه

زیادی دارد و از آن با عشق و علاقه وافری صحبت می‌کند. وقتی مجله های بخارا را که علی دهباشی داده بود به او دادم، از او با لفظ علی جان یاد کرد و گفت امیدوارم که آسم اذیتش نکند.

فردا قرار است در وزارت فرهنگ همایشی که به منظور بزرگداشت «رابعه» نخستین زن شاعر فارسی گو با شرکت ادیبانی از ایران، افغانستان و تاجیکستان برگزار شود.

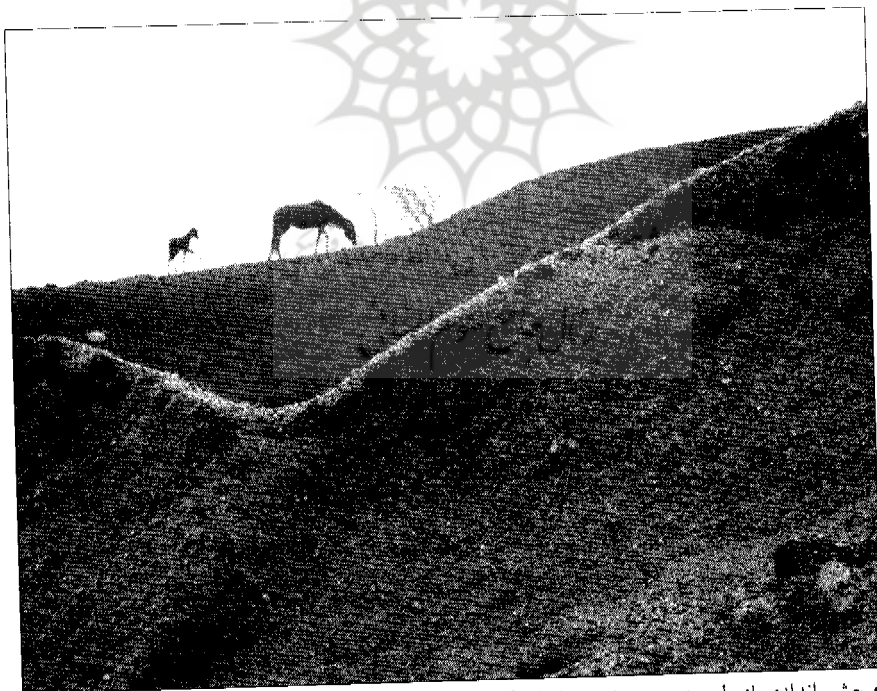
چهارشنبه ۸۹/۱/۱۱

امروز رفتیم به وزارت فرهنگ تاجیکستان، محل برگزاری همایش بین المللی رابعه بنت کعب نخستین زن شاعر پارسی گوی که در دوره سامانیان می‌زیسته و هم‌عصر رودکی بوده است. اگرچه از اشعار او که به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گفته ظاهراً جز پنجاه و پنج بیت چیزی به جا نمانده. اشعار او حاکی از عشق سوزان او به غلام برادرش بکتاش است که بخاطر آن به دست برادر به قتل رسید. این همایش با حضور سخنرانانی از کشورهای تاجیکستان، افغانستان و ایران برگزار می‌شد. اولین سخنران همایش، آقای آریانا فر رایزن فرهنگی افغانستان در تاجیکستان بود که در سخنرانی خود به نکته جالب توجهی اشاره کرد. او گفت که احتمالاً قتل رابعه، یک قتل سیاسی بوده است و در این مورد باید بیشتر مطالعه و تحقیق شود. خانم گلرخسار هم با اشاره به اینکه این نکته تازه ای در مورد مرگ رابعه است که برای اولین بار مطرح می‌شود؛ از سه زن یاد کرد که در طول تاریخ ادبیات آریایی بخاطر شاعر بودنشان و اینکه می‌خواستند از زن بودنشان دفاع کنند و بگویند «من هستم» کشته شدند. یکی رابعه بنت کعب در قرن چهارم هجری، دیگری «طاهره» در قرن نوزدهم میلادی و یکی هم «نادیه انجمن» شاعره جوان افغانی که اخیراً به دست شوهرش در افغانستان کشته‌شد. آقای دکتر اردوش رایزن فرهنگی ایران در تاجیکستان در واکنش به این گفته خانم گلرخسار گفت که قتل قره‌العین ربطی به شاعر بودنش نداشت. او وارد یک گروه تروریستی شده بود و شخصاً دستور قتل چند نفر از جمله افرادی از اعضاء خانواده‌اش را صادر کرده بود. بنابراین قتل او را نباید قتل یک شاعر بلکه قتل یک تروریست دانست. یکی دیگر از سخنرانان ایرانی شخصی بود به نام آقای درگاهی که برای اولین بار بود ایشان را ملاقات می‌کردم. او در یک سخنرانی تند، ضمن نقل گفته‌هایی از محمد عوفی، جامی، رضاقلی‌خان هدایت، دهخدا و دیگران، عشق رابعه را به بکتاش غلام برادرش، عشقی زمینی و مجازی توصیف کرد و چنین نتیجه گرفت که محققین و مورخینی که آن را که عشقی حقیقی دانسته‌اند، به‌خصوص شیخ عطار، در این مورد اغراق کرده و به‌خطا رفته‌اند. بنظر من فحوای صحبت آقای درگاهی بیش از آن که از یک گفتار محققانه بی طرف در مورد رابعه حکایت کند، اعتبار ادبی او را بخاطر عشق زمینی زیر سؤال می‌برد. این اظهارنظرها برای من بیشتر به معنای تایید نظر خانم گلرخسار بود.



• میدان سامانی در روز (عکس از مرضیه خورسند)

۴۹۶

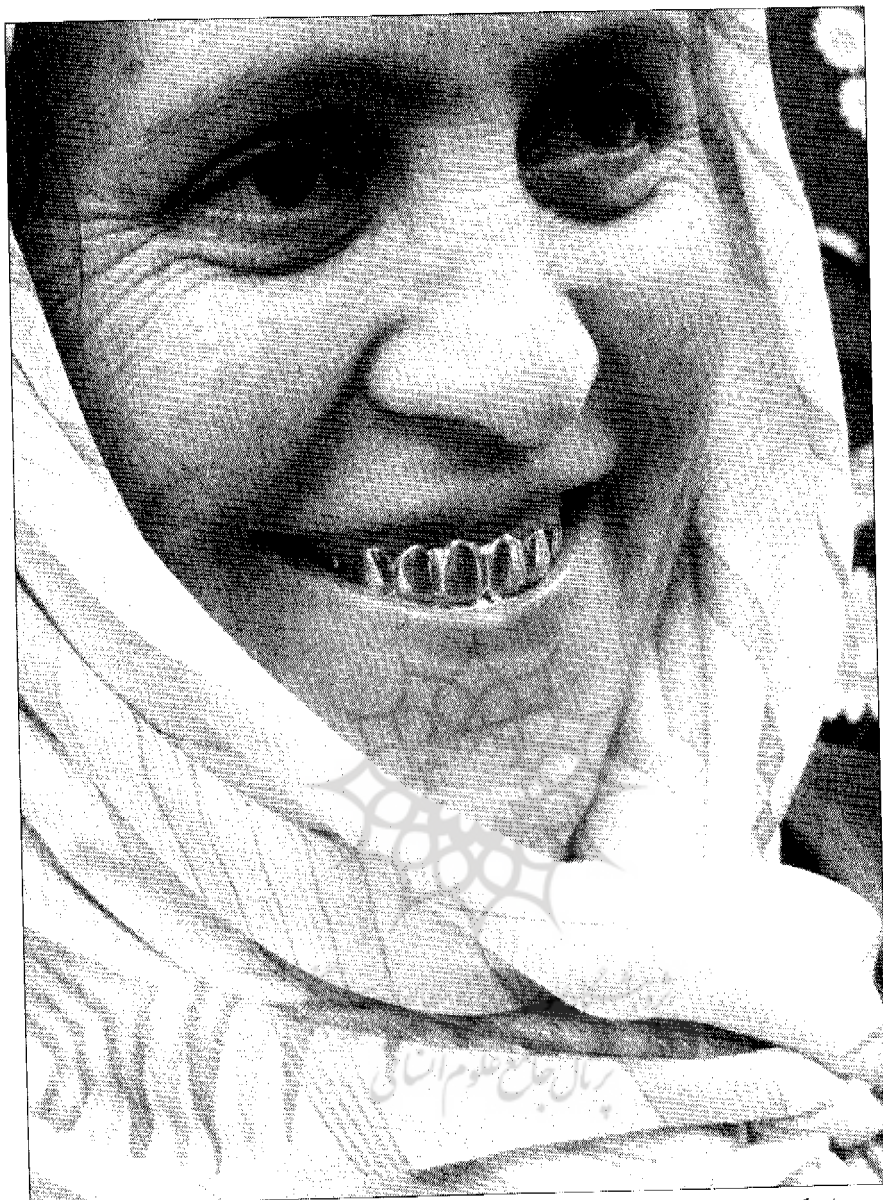


• چشم اندازی از طبیعت دست نخورده تاجیکستان در روستای مصلحت در نزدیکی شهر دوشنبه
(عکس از مرضیه خورسند)

بعد از ظهر، آسمان آفتابی با ابرهای زیبایی که بر سر شهر حرکت می‌کردند گذاشت در خانه بمانم. نهار را که خوردیم، دوربینم را برداشتم و به‌تنهایی، در جهت شمال خیابان رودکی و مخالف مسیری که هر روز می‌رفتم پیاده راه افتادم. در این مسیر از کاخ جوانان، دانشگاه ابوعلی‌سینا و چند ساختمان دیگر که معماری خاص و یا مناسبت ویژه‌ای داشتند عکاسی کردم. در مقابل یک ساختمان نیمه تمام، بنرهای بزرگی را که تصاویر ساختمان‌های خاصی در دوشنبه را نشان می‌داد گذاشته بودند. فکر کردم با ترکیب عابرانی که با لباس‌های سستی از مقابل بنرها می‌گذشتند، با چین و چروک‌هایی که روی آنها ایجاد شده بود، می‌شد طنزهای تصویری خوبی ایجاد کرد. لنز تله را روی دوربین بستم و رفتم آنطرف خیابان و کنار جوی آب نشستم و از فاصله دور شروع به عکاسی کردم. مدت زیادی مشغول بودم. از اینکه احساس نمی‌کردم کسی مرا می‌پاید و نگران نبودم که هر لحظه ممکن است کسی بیاید و مانع عکاسی‌کردنم شود و بگوید برای چه عکس می‌گیری، احساس خوبی داشتم. آنقدر در بحر قیافه‌ها و تیپ آدم‌ها فرو رفته بودم که متوجه اطرافم نبودم. وقتی احساس کردم که عکس‌های مورد نظر را گرفته‌ام از جا بلند شدم که راهم را ادامه دهم. همین‌که بلند شدم ماشین تمیز و بزرگی آمد و به طرف جایی که من پشت به آن نشسته بودم پیچید. باغ بزرگی و وسیعی بود که در آهنگی بسیار بزرگی هم داشت. در که گویا الکترونیکی کنترل می‌شد به صورت کشویی کنار رفت و ماشین وارد باغ شد. در انتهای باغ ساختمانی شبیه یک قصر دیده می‌شد. بعد از ورود ماشین در دوباره بسته شد. چشم که گرداندم دیدم عده‌ای مامور پلیس در داخل باغ هستند. رفتم جلو و از آن‌ها پرسیدم: اینجا کجاست؟ یکی از آنها گفت: استراحتگاه رئیس جمهوری! جایی است که وقتی هم که سران کشورهای دیگر به تاجیکستان می‌آیند در اینجا اقامت کرده و از آنها پذیرایی می‌شود! راهم را ادامه دادم. بطرف جایی که قدیمی‌ترین مجسمه رودکی که در زمان استالین ساخته شده، در آنجا نصب شده است. در طول راه تا آنجا که توانستم عکاسی کردم. از ساختمان‌ها، از آدم‌ها، ماشین‌ها، درختان و از پلیس‌ها که در همه جای شهر هستند و از دیدنشان نمی‌ترسیدم و دوربینم را قایم نمی‌کردم.

پنجشنبه ۸۸/۱/۱۲

امروز صبح رفتم دیدن حسن یوسفی، پیرمرد ۸۷ ساله‌ای که بیش از ۶۵ سال است به دنبال مبارزات توده‌ای خود از ایران متواری شده و پس از چندسال در به‌دوری و زندان و تحمل در عشق آباد ترکمنستان، اینک در واپسین روزهای زندگی خود، در دوشنبه زندگی می‌کند. او در ۱۷ سالگی در کارخانه نساجی مازندران در قائم‌شهر به کار پرداخت. کارخانه‌ای که کارگران آن در شرایط دشوار و با مزدی اندک روزی دوازده ساعت کار می‌کردند. شرایط دشوار کار در کارخانه او را به سوی مبارزات کارگری کشاند. با شروع جنگ جهانی دوم و کنار رفتن رضاخان از قدرت و ضعف حکومت، با گروهی از دوستانش اداره امور کارخانه را در دست



• زن تاجیک در دوشنبه، بسیاری از زنان و مردان و حتی جوانان در تاجیکستان از دندان‌هایی با روکش طلا استفاده می‌کنند. (عکس از مرضیه خورسند)

گرفتند و ساعت کار روزانه را از ۱۲ ساعت به هشت ساعت تقلیل دادند. در ادامه مبارزاتش به حزب توده پیوست و به دنبال فعالیت‌های حزب دموکرات و درگیری‌های آذربایجان به اردبیل بازگشت. در سال ۱۳۲۴ با دختر دایی خود عقد ازدواج بست. فردای شب عروسی، صبح هنگام، ماموران امنیتی که رد او را در اردبیل پیدا کرده بودند، برای دستگیری او به خانه‌شان رفتند ولی او موفق به فرار شد و تا امروز که ۶۵ سال از آن تاریخ



• کودک تاجیک با لباس سنتی. بیشتر کودکان شعرهای شاعران بزرگ (عکس از مرضیه خورسند) پارسی زبان از جمله حافظ، خیام، رودکی و دیگران را از بر هستند

۴۹۹



• زنان و کودکان در مراسم نوروزی در روستای پرکم چی (عکس از مهرداد عسگری طاری)



• خانواده روستایی در پرکم چی (عکس از مهرداد عسگری طاری)



• جوانان در دوشنبه (عکس از مهرداد عسگری طاری)



• مجتمع مسکونی بهارستان در دوشنبه (عکس از مهرداد عسگری طاری)

می‌گذرد، دیگر هرگز عروس یک‌شبه خود را ملاقات نکرده و از سرنوشت او هیچ اطلاعی ندارد.

به دنبال فرار از اردبیل در تهران دستگیر شد و به ده سال زندان محکوم گردید ولی پس از چهار سال از زندان آزاد شد. او هنوز دستمال گلدوزی شده و یک جفت جوراب و یک قالب صابونی را که در زمان زندان، مادرش برایش فرستاده بود به‌عنوان تنها یادگار مادری که از زمان دستگیری تا امروز دیگر او را ندیده و از سرنوشت او و دیگر اعضای خانواده‌اش بی اطلاع مانده، نگه‌داشته است.

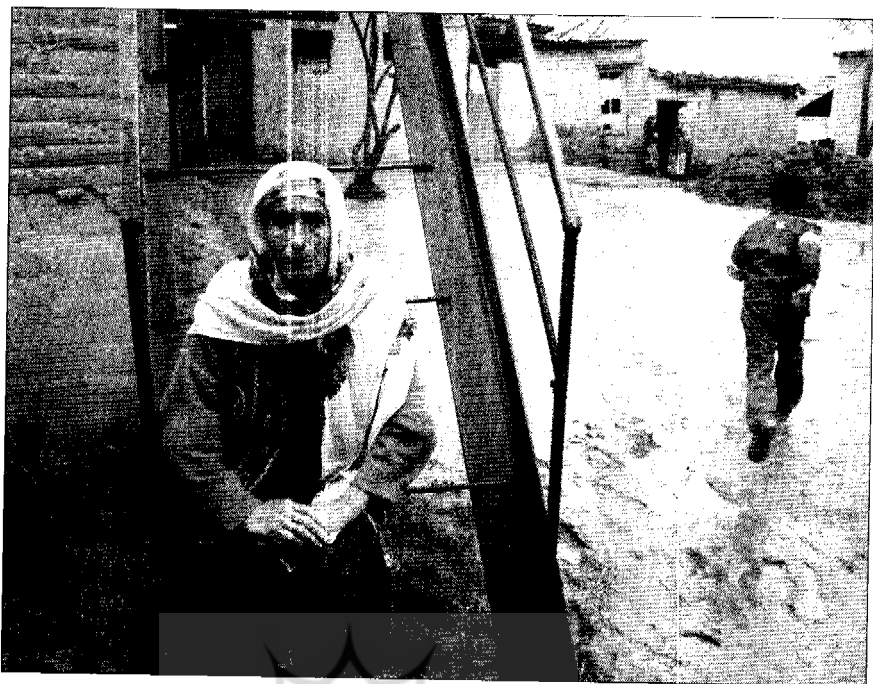
پس از آزادی از زندان رفقای حزبی‌اش به او پیشنهاد می‌کنند که به شوروی برود. ولی به محض ورود به خاک شوروی که از طریق کوه‌های شمال خراسان و عشق‌آباد ترکمنستان صورت گرفت، به عنوان جاسوس دستگیر شد و به زندان افتاد. سه سال طول کشید تا مشخص شد جاسوس نیست و به خاطر سوابق مبارزاتی‌اش در ایران مدت‌ها در زندان بوده و برای زندگی و کار از ایران گریخته و به شوروی آمده است. با مشخص شدن این مسئله و به دنبال نامه‌ای که در این ارتباط به استالین نوشته بود، از زندان آزاد شد و به دستور شخص استالین به تاجیکستان و شهر دوشنبه که در آن زمان به آن استالین‌آباد می‌گفتند فرستاده شد و به‌عنوان راننده تاکسی به کار پرداخت. او از آن زمان تا کنون در دوشنبه زندگی می‌کند و در تمام این سال‌ها از سرنوشت همسری که فقط یک شب با او زندگی کرد و همین‌طور از مادر و دوستان و اقوام خود در ایران، هیچ خبر و اطلاعی ندارد.

در ملاقاتی که با او داشتیم به شدت از سیاست ابراز انزجار می‌کرد و مرتباً با صدایی



۵۰۲

• زن تاجیک در دوشنبه (عکس از مهرداد عسگری طاری)



• روستای مصلحت (عکس از مهرداد عسگری طاری)

۵۰۳

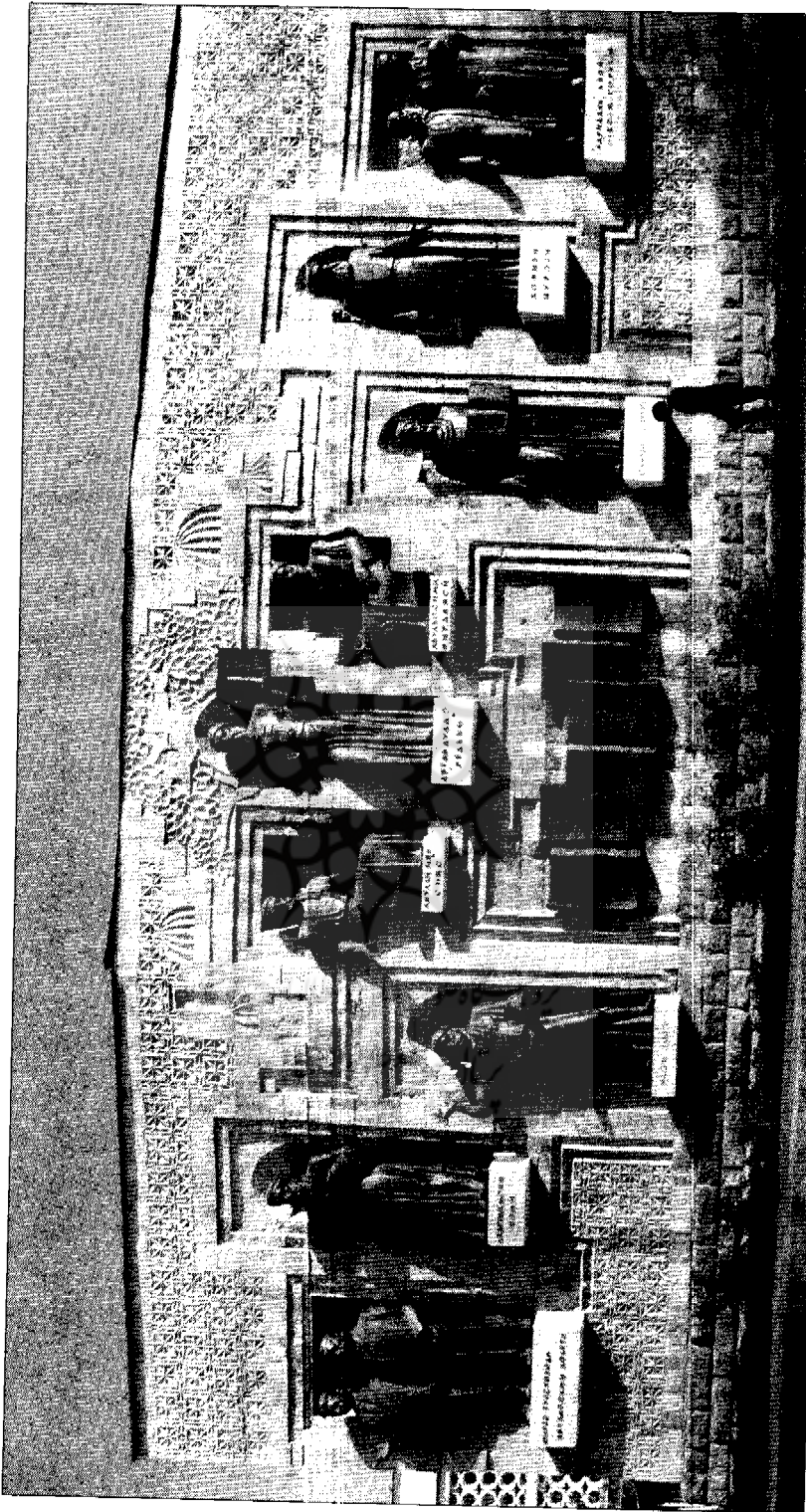


• حسن یوسفی پیرمردی که پس از ۶۵ سال زندگی در تاجیکستان از سیاست بشدت سرخورده است
(عکس از مهرداد عسگری طاری)



• عکس از مهرداد عسگری طاری، دختر جوان تاجیک در دوشنبه

که از کهولت می‌لرزد می‌گفت حزب یعنی حیلله، یعنی دروغ! می‌گفت من به‌خاطر حزب و سیاست، سال‌ها زندان و شکنجه را تحمل کردم. ده‌ها سال غربت و تنهایی را تحمل کردم، چه به دست آوردم؟ هیچ! ولی همه چیزم را از دست دادم. همسر، خانواده و حتی دوستانم را. او در حال حاضر در آپارتمان ۴۶ متری محقری که تیب آپارتمان‌هایی است که در زمان قبل از فروپاشی نظام کمونیستی به مردم داده می‌شد، در شهرک ابن‌سینا در شهر دوشنبه با ۱۵۰ سامانی (معادل تقریباً ۳۴۵۰۰ تومان) حقوق بازنشستگی از شغل رانندگی تاکسی که از دولت تاجیکستان دریافت می‌کند و هر دو ماه و نیم، یک کیلوو نیم شکر، دو بسته ماکارونی، یک کیلو نمک، پنج کیلو آرد یا برنج و ۱۵۰ سامانی پول که از طریق کمیته امداد امام ایران به او داده می‌شود زندگی می‌کند! البته به این در آمد سرمایه‌ای را نیز باید اضافه کرد و آن دستمال سفید رنگ قدیمی‌ای است که نام مادرش گوشه آن گلدوزی شده و در آن چند عکس از مادر، یک جوراب و یک قالب صابون و چند عکس نیز از سال‌های جوانی‌اش را نگهداری می‌کند. دخترش سعیده که با ۲۷ سال سن به زن پنجاه ساله‌ای می‌ماند و پزشک است، کار نمی‌کند و بیست و چهار ساعت شبانه روز را به نگهداری از پدر پیر و فرتوت خود در خانه می‌گذراند. پدری که با کوله باری از تجربیات تلخ و سرخوردگی عمیق از سیاست دایما می‌گوید: امروز جیب‌های من پر است، نه از پول بلکه از سیاست!



• بنای یادبود در مقابل اتحادیه نویسندگان در دوشنبه. در این بنا مجسمه‌هایی از فردوسی، رودکی، پوشکین، صدرالدین عینی، بنیانگذار ادبیات نوین تاجیک و بسیاری دیگر از بزرگان ادبیات فارسی دیده می‌شود.

امروز رفتیم برای عکاسی از چهار و به عبارتی سه دروازه شهر دوشنبه. این شهر تا چند ماه پیش، چهار دروازه در شمال (ورزاب)، جنوب (قرقان تپه)، شرق (وحدت) و غرب (وادی حصار) داشت که تنها مبادی ورودی و خروجی شهر بودند و هستند. چندماه قبل دروازه شمالی را برای توسعه مسیر عبور و مرور تخریب کردند و قرار است مجدداً آن را بازسازی کنند اما سه دروازه دیگر همچنان مورد استفاده است و تمامی مسافرانی که از جنوب، شرق و غرب به دوشنبه وارد یا از آن خارج می‌شوند باید از این دروازه‌ها عبور نمایند. متأسفانه با وجودی که دروازه‌ها این پتانسیل را دارند که به‌عنوان جاذبه‌های گردشگری از طریق آنها به جلب توریست پرداخته شود، ولی چنین کاری صورت نمی‌گیرد. به‌نظر نمی‌رسد که برنامه‌ریزی و کار اصولی و پایه‌ای، برای جلب توریست، در تاجیکستان وجود داشته باشد. اصالت‌های بومی در تاجیکستان آنقدر فراوان است که اگر در این مورد برنامه‌ریزی درستی صورت گیرد، می‌تواند منبع درآمد مناسب و قابل توجهی را برای آن ایجاد کند. نمی‌دانم با عکس می‌شود ضعف مدیریت و عدم برنامه‌ریزی را نشان داد یا نه ولی من سعی کردم از دروازه‌هایی که نمی‌دانم در سال‌های آینده با افزایش تعداد ماشین‌ها در این کشور، سرچایشان می‌مانند یا نه، عکاسی کنم. یاد میدان حسن آباد تهران می‌افتم که سه ضلع آن را سه ساختمان یک شکل و بسیار زیبای قاجاری که تمام خصوصیات یک معماری بومی و اصیل تهران آن سال‌ها را دارد، تشکیل داده ولی در ضلع جنوب شرقی آن ساختمان بی‌قواره‌ای با تابلوی بانک ملی، مثل خار توی چشم آدم فرو می‌رود. تهران همیشه پر از «آلودگی بصری» است. درست مثل ترافیک، آلودگی هوا و آلودگی صوتی. اگر آلودگی هوا و آلودگی صوتی به سلامت جسمی ما لطمه می‌زند آلودگی تصویری و عدم توازن و تعادل عناصر دیداری با همدیگر در فضاهای شهری به احساسات و سلامت روح ما آسیب می‌زند. این آلودگی کم دارد به شهرهای دور و نزدیک ما نیز سرایت می‌کند. درختان بدقواره و حیوانات سیمانی در ورودی شهرها، تابلوها و نوشته‌های تبلیغاتی مربوط به بانک‌ها و کالاهای مصرفی روی کوه‌ها و کنار جاده‌ها و خیلی چیزهای دیگر نشانه‌های گسترش این آلودگی است. شاید یکی از دلایل بی‌حوصلگی و پرخاشجویی تهرانی‌ها همین نکته باشد که با آلودگی‌های بصری زیادی به‌طور مداوم روبرو هستند.

ظهر به خانه برگشتیم. تصمیم گرفتم بقیه مدت را تا فردا که قرار است برگردیم تهران، در خانه بمانم و به عکس‌ها و یادداشت‌هایم پردازم و به آنها را سروسامان بدهم. نمی‌دانم عکس‌هایی که در این مدت گرفته‌ام می‌تواند به‌عنوان یادداشت‌های بصری نوشته‌هایم را تکمیل کند یا نه؟

دارم فکر می‌کنم انسان هرچه بیشتر می‌بیند، بیشتر می‌فهمد که دنیای خودش را نمی‌شناسد. دنیایی که مال اوست ولی در دست او نیست.